

تأملی در چیستی «الگو» در الگوی اسلامی – ایرانی پیشرفت: مذاقه‌هایی از منظر خط‌مشی‌گذاری عمومی

سید مجتبی امامی*

استادیار گروه مدیریت دولتی، دانشکده معارف اسلامی و مدیریت، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران

پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۹

دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۱۸



چکیده: اگرچه ایران پیش و پس از انقلاب درگیر برنامه‌های متعدد توسعه بوده، اما موضوع توسعه هیچ‌گاه موضوع جدی محافل علمی ایران نبوده است. با وجود آنکه چندین حوزه دانشگاهی از جمله اقتصاد، جامعه‌شناسی، مدیریت دولتی، علوم سیاسی و مانند آن به ظاهر متصدی مباحث علمی این حوزه بوده‌اند، ولی در عمل پیشرفت جدی حاصل نشده است. شاید یکی از دلایل جدی آن، نبود یک حرکت منسجم و تعامل هم‌افزا بین کلیه رشته‌های مختلف دخیل در موضوع توسعه باشد. در این میان، برخی رشته‌ها جمع‌آوری‌کننده و تسهیل‌گر حرکت جمعی همه رشته‌ها به سوی نظامی از الگوها در توسعه هستند که در این مسیر هم چندالگویی را جایگزین تک‌الگویی کرده و هم اذهان عمومی را برای این تغییر آماده می‌کنند. یکی از بهترین رشته‌ها برای این حرکت، خط‌مشی‌گذاری عمومی است. سازوکار این تغییر در این پژوهش آمده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی: الگو، توسعه، پیشرفت، خط‌مشی‌گذاری عمومی.

مقدمه

ایران از سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸ میلادی) تا پیروزی انقلاب اسلامی دارای پنج برنامه عمران و توسعه (۵ ساله و ۷ ساله) بوده است و پس از انقلاب تاکنون نیز سابقه طراحی و اجرای ۵ برنامه توسعه را داشته است. نکته قابل توجه این است که به لحاظ تاریخی، پس از آلمان (۱۹۳۳)، فرانسه و ژاپن (۱۹۴۷)، ایران چهارمین کشوری است که به برنامه‌ریزی توسعه پرداخته است (اکبری، ۱۳۷۸؛ مؤمنی، ۱۳۷۴). با این وجود، مباحث نظری توسعه در ایران قدمت آنچنانی ندارد؛ چراکه مباحث توسعه از ابتدا پیش از آنکه در محافل علمی و دانشگاهی مطرح شود، در محافل کارشناسی حکومت و با هدایت مستشاران خارجی نظیر شرکت موريسن نودسن مطرح شد. پس از انقلاب نیز همواره این بحث در محافل کارشناسی حکومت جدی‌تر از دانشگاه‌ها و پژوهشکده‌ها بوده است.

واقعیت آن است که در نیم قرن گذشته، به‌جز برخی آثار نادر علمی، بحث توسعه هیچ‌گاه موضوع جدی محافل علمی ایران نبوده است. اگرچه چندین حوزه دانشگاهی^۱ از جمله اقتصاد توسعه، جامعه‌شناسی توسعه، مدیریت دولتی تطبیقی و توسعه، نوسازی و دگرگونی سیاسی، ارتباطات توسعه و توسعه روستایی^۲ به‌ظاهر متصدی مباحث علمی این حوزه بوده‌اند، ولی هیچ‌گاه چنین نقشی پیدا نکردند. مشاهده می‌شود که دانشجویان و دانشگاهیان بسیاری در یکی از این حوزه‌ها مشغول هستند، ولی حتی حوزه‌های همکار خود را نمی‌شناسند. از آنجا که هر یک از این رشته‌ها در دانشکده‌های متفاوتی ارائه می‌شوند، کمتر اتفاق می‌افتد که اساتید یک حوزه بر سر کلاس حوزه دیگر حاضر شوند. حتی در مقالات و کتب نیز، ارجاع کمتری به آثار حوزه دیگر مشاهده می‌شود. تا به حال تنها چند مقاله توسط یک متخصص اقتصاد توسعه با همکاری جامعه‌شناس توسعه و یا مدرس مباحث مدیریت دولتی تطبیقی و توسعه نگاشته شده است. شاید علت این امر آن باشد که این رشته‌ها در واقع بیشتر برای تأمین نیروی پروژه‌های غربی توسعه طراحی شده بودند، تا راه‌اندازی یک حرکت علمی و فکری. به عنوان مثال، هنگامی که رشته مدیریت توسعه را در دانشگاه‌های معتبر آمریکایی جستجو می‌کنیم، جایگاه ویژه‌ای برای آن نمی‌یابیم. اگر هم در چند دانشگاه محدود رشته‌های مشابهی یافت می‌شود، صراحتاً تربیت نیرو برای کشورهای جهان سوم به عنوان هدف این دوره‌ها در نظر گرفته شده است، نه چیزی شبیه مدیریت توسعه در آمریکا.^۱ به همین دلیل است که این رشته‌ها بیشتر به عنوان بلندگوهای

۱. دکتر ابوالحسن فقیهی از اساتید برجسته مدیریت توسعه نیز به این امر اذعان دارد. وی معتقد است رقابت آمریکا و شوروی برای تبلیغ و انتشار ایدئولوژی خود در کشورهای دیگر، به همراه سودای توسعه در کشورهای تازه استقلال‌یافته‌ای که فاقد نهادها و ظرفیت‌های علمی و اجرایی لازم بودند، فضا را برای حضور کارشناسان و صاحب‌نظران جوامع توسعه‌یافته در این

تبلیغی الگوی غالب توسعه غربی عمل می‌کنند. به عبارت بهتر، این رشته‌های مختلف صرفاً در تبلیغ توسعه غربی همگامی و هماهنگی دارند، وگرنه هیچ ارتباط سازمان‌یافته و جدی بین آن‌ها یافت نمی‌شود.

آسیب‌شناسی فرهنگ دانشگاهی کشور برای پرداختن به الگوی اسلامی - ایرانی

پیشرفت

در سال‌های گذشته، متصدیان اجرایی توسعه و صاحب‌نظران آن همواره از فقدان یک حرکت فکری و اجرایی جدی در توسعه شکایت کرده‌اند. این در حالی است که یک حرکت علمی پویا بدون همکاری و تشریک مساعی مجموعه این رشته‌ها امکان‌ناپذیر است. هنگامی که کشور عمیقاً از توجه جدی و عمیق به علوم اجتماعی در فقر به سر می‌برد، هنگامی که مباحث توسعه، بدون طرح و نقد ریشه‌ها، صرفاً به مجموعه‌ای دانشجویی در سودای مدرک تحصیلی آموزش داده می‌شود، هنگامی که تکه‌های این پازل فکری غرب به صورت رشته‌های مجزا و تکه‌تکه شده در دانشکده‌های متفاوتی مطرح می‌شوند که هر یک علی‌رغم ضعف‌های بسیار مدعی تمامیت‌خواه اصلاح همه امور جامعه هستند، چگونه می‌توان انتظار یک حرکت علمی و فکری عمیق و بومی را در ذهن پروراند.

آیا علاوه بر رشته‌های فوق، سایر رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی نیز در مباحث توسعه نقش دارند؟ دکتر رضا داوری اردکانی (۱۳۸۹) در کتاب «علوم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه» معتقد است که غایت و دغدغه همه علوم انسانی غرب، ساختن جهان مدرن و حل بحران‌های آن است. این نشان می‌دهد که ساخت جهان مدرن، نخ تسبیح همه علوم انسانی و اجتماعی غرب است. بنابراین مبحثی نظیر توسعه، که در واقع حرکت جامعه به سمت یک تصویر مطلوب و مقبول اجتماعی است، مستلزم همکاری و تعامل جمعی کلیه علوم و معارف انسانی و اجتماعی است و بدون این دغدغه و درد جمعی و تعامل و همکاری هم‌افزا، هیچ انتظار معقولی از جامعه دانشگاهی کشور نمی‌توان داشت. این در حالی است که وقتی از رشته‌هایی که ارتباط بی‌واسطه با مباحث توسعه داشتند گذر می‌کنیم، درمی‌یابیم که وضعیت در سایر رشته‌ها بغرنج‌تر است. رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی ما، با آنکه عمیقاً وام‌دار مغرب‌زمین بوده‌اند، نسبت به این دغدغه و نخ تسبیح، خودآگاهی نداشته و ندارند. می‌توان گفت بسیاری از رشته‌های دانشگاهی

کشورها فراهم کرد (فقیهی، ۱۳۸۵: ۲) بنابراین مباحث مدیریت توسعه اغلب جمع‌بندی مشاوره‌های این کارشناسان غربی است.

هیچ‌گاه گوشه‌نگاهی به مباحث توسعه نیانداخته‌اند. به عنوان نمونه، مجموعه رشته‌های الهیات و معارف اسلامی کمترین دغدغه را در دهه‌های گذشته در مباحث توسعه از خود نشان نداده‌اند؛ در حالی که اولین کتاب‌ها در غرب که به عنوان ریشه مباحث توسعه شناخته می‌شوند - نظیر «ثروت ملل» (اسمیت، ۱۳۵۷) و یا «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» (ویر، ۱۳۷۱) - با دغدغه‌ها و درون‌مایه‌های دینی و مذهبی شکل گرفته بودند. همه آنچه گذشت نشان می‌دهد که ایجاد یک حرکت علمی و فکری اصیل در علوم انسانی و اجتماعی کشور نیازمند یک برنامه تحول همه‌جانبه در این مجموعه است؛ و مسلماً چنین تحولی بیش از آنکه محتاج شکلی سخت و سازمانی باشد، نیازمند وجوهی نرم‌افزاری و فرهنگی است.

در چنین وضعیتی، مقام معظم رهبری دام‌ظله با طرح بحث «الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت» و دهه «پیشرفت و عدالت»، برخی انگیزه‌ها را در مجموعه علوم انسانی و اجتماعی، و همچنین علوم حوزوی زنده کرده‌اند تا با اهتمام بیشتری به این نوع مباحث بپردازند. اما متأسفانه این عزم و اهتمام بیشتر، در همان فرهنگ علمی و دانشگاهی مریض و نابسامان که ذکر آن رفت، در حال نشو و نمو است. فرهنگ علمی و دانشگاهی بخشی‌نگر گذشته هنوز موجود است، و همین امر موجب شده است که تلاش‌های حاضر نیز جدا و منفک از یکدیگر باقی بمانند. به عبارت دیگر، دانش‌پژوهان اقتصاد، جامعه‌شناسی، مدیریت و الهیات و معارف اسلامی، منفک از یکدیگر، بر اساس نگرش خاص خود به موضوع و با استفاده از ابزارها و روش‌های مختص رشته خود، بحث الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت را دنبال می‌کنند. از همین رو می‌توان پیش‌بینی کرد که این خطوط موازی فکری جدا و رها از یکدیگر به پیش رفته و هم‌افزایی و تحول‌بنیادی در هیچ‌یک از آن‌ها مشاهده نخواهد شد. به همین دلیل است که اگر به دلایلی خاص و مقطعی، محصولات فکری این رشته‌های مختلف به مدعیان دیگر رشته‌ها عرضه شود، یا متهم به این می‌شوند که مبتنی بر پیش‌فرض‌های غیراسلامی پدید آمده‌اند، و یا اینکه مسائل و دغدغه‌های اصلی موضوع توسعه یا الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت نادیده گرفته شده و در نتیجه مباحثی بی‌معنا یا غیرقابل استفاده تولید شده‌اند.

مشکلات مجموعه علوم انسانی و اجتماعی امروز برای پرداختن به بحث الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت به مشکل حاضر محدود نمی‌شود و به‌تازگی نیز پدید نیامده است. بنابراین همچون هر معضل فرهنگی دیگر، راه‌حل آن یک نسخه یکتا نیست که به‌سرعت نیز آثار مثبت آن قابل مشاهده باشد. مقاله حاضر یکی از راه‌حل‌های مفید و مؤثر را تا حد توان و وسع خود تشریح و بررسی می‌کند. به نظر می‌رسد همکاری و تشریح مساعی رشته‌ها و صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف بیش از هر چیز نیازمند «فهمی مشترک و جامع از چیستی الگو» باشد. این

فهم مشترک باید به گونه‌ای باشد که نه تنها اقتضائات نظری رشته‌های مختلف را لحاظ کند، بلکه نقشه‌ای برای برقراری نظمی معنادار از مباحث این رشته‌ها در کنار یکدیگر به دست دهد. در ارائه این راه‌حل می‌توان از تجربه غرب نیز بهره گرفت. برای نمونه باید از خود پرسیم آمریکایی‌ها حل مسائل دولتی و حکومتی خود را از طریق چه رشته یا رشته‌های دانشگاهی پیگیری می‌کنند؟ همان‌گونه که در مباحث قبلی گذشت، آن‌ها چنین امری را از طریق رشته‌های موسوم به توسعه پیگیری نمی‌کنند، بلکه این رشته‌ها را بیشتر برای ارائه به کشورهایی که خود «در حال توسعه» می‌خوانند، طراحی و پایه‌ریزی کرده‌اند. همان‌گونه که مطرح کردیم به نظر می‌رسد در غرب، همه رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی در نظمی پویا در کنار هم برای اداره و ارتقای جامعه در حال تلاش هستند؛ اما رشته‌ها و حوزه‌هایی نیز وجود دارند که ارتباط بیشتری با مسائل و مشکلات حکومتی دارند و جمع‌آوری‌کننده و تسهیل‌کننده حرکت جمعی سایر رشته‌ها هستند. برای نمونه اگر به دانشگاه هاروارد مراجعه کنیم خواهیم دید که دانشکده‌ای با عنوان «دانشکده حکومت»^۱ در خود جای داده است. در این دانشکده، اساتید میرز رشته‌های مختلف، از محیط زیست گرفته تا اندیشه سیاسی، و از انسان‌شناسی تا فلسفه گرد هم آمده‌اند و پیرامون مسائل و مشکلات دولت و حکومت به مطالعه و پژوهش می‌پردازند. مهم‌ترین رشته این دانشکده، دو رشته «خطمشی عمومی»^۲ و «مدیریت دولتی»^۳ هستند. به نظر می‌رسد که اگر قرار است برای شناخت راه‌های حکومت‌داری از مجموعه‌ای از غرب اقتباس شود، این دانشکده و این رشته‌ها ارجح باشند.

از آنجا که دو رشته فوق، بیشترین درجه بین‌رشتگی را دارا هستند و متنوع‌ترین رشته‌های تحصیلی درگیر مطالعه و تحقیق در آن‌ها هستند، در درون آن‌ها چارچوب‌های نظری شکل گرفته که بتواند تا حدودی رشته‌های مختلف را دور یک میز جمع کند و بین آن‌ها تفاهم و گفتگو برقرار سازد. مقاله حاضر سعی خواهد کرد با الهام از برخی از این چارچوب‌ها، فهمی جامع از چیستی الگو ارائه کند.

آسیب‌شناسی فهم جامعه علمی و اجرایی کشور از خطمشی و خطمشی‌گذاری

با دغدغه‌ای که در قسمت قبل پدید آمد، به سراغ خطمشی‌گذاری عمومی می‌رویم تا با استفاده از چارچوب‌های آن، فهمی بهتر از چیستی الگو پیدا کنیم. در کشور ما فهم فوق‌العاده ناصحیحی از خطمشی یا سیاست عمومی شکل گرفته است.

1. John F. Kennedy school of government
2. Public policy
3. Public administration

جالب‌تر آنکه با وجود طرح مباحث متعارف علمی دنیا در کشور در این موضوع، حتی فهم غلط خودمان را از خطمشی یا سیاست عمومی بر نظریه‌های غربی نیز تحمیل می‌کنیم؛ یا به عبارت بهتر، فهمی متفاوت از این نظریه‌ها برای خودمان تدارک دیده‌ایم. سه انحراف در این میان سرنوشت‌سازتر به نظر می‌رسد: (۱) محدود دانستن خطمشی‌های عمومی به «سیاست‌های کلان کشور»؛ (۲) «اعلامی» دانستن خطمشی‌های عمومی (به عبارت دیگر، اگر چیزی اعلام و ابلاغ نشده باشد، ما آن را خطمشی نمی‌دانیم)؛ (۳) «حتمی» دانستن خطمشی‌های اعلامی (به عبارت دیگر، اگر چیزی اعلام و ابلاغ شود، ما آن را خطمشی حتمی و نهایی می‌دانیم).

سه تلقی بالا، با غالب تعاریف خطمشی عمومی، با تمام اختلاف نظر آنان، تعارض دارد. یکی از تعاریف مشهور خطمشی عمومی به قرار زیر است: «خطمشی عمومی، مجموعه‌ای از اقدامات نسبتاً ثابت و پایدار، و هدفمند دولت، به قصد حل یک معضل یا دغدغه عمومی جامعه تعریف می‌شود» (Anderson, 2011: 7). بر این اساس، خطمشی عمومی صرفاً چند جمله و گزاره اعلامی نیست، بلکه سیره عملی حکومت و دولت در مواجهه با یک مسئله است. این سیره عملی، مطمئناً مشتمل بر سیاست‌های کلان اعلامی، قوانین، مقررات و آیین‌نامه‌های تدوینی، منابع تخصیص یافته، روال‌ها و فعالیت‌های صورت گرفته و مواردی از این دست است. به عنوان مثال حتی اگر سیاست کلان اعلامی کشور حمایت از تولید باشد، ولی بانک‌ها تسهیلاتی به تولیدکنندگان ارائه نمی‌دهند، نمی‌توان خطمشی کشور را حمایت از تولید دانست. به عبارت دقیق‌تر، در خطمشی عمومی ما در پی کشف «رفتار» حکومت هستیم. وقتی سیاستی اعلان می‌شود ولی در رفتارهای مختلف حکومت دیده نمی‌شود، نمی‌توان سیره عملی آن حکومت را با صرف اعلامیه‌های آن مورد قضاوت قرار داد. به همین دلیل است که خطمشی عمومی، «مجموعه‌ای از اقدامات» دانسته شده است و به همین دلیل است که تا هنگامی که نیت سیاست‌گذار (اگر به‌واقع در سیاست‌های کلان اعلامی منعکس شود)، در ارکان و اقدامات مختلف اجزاء مختلف حکومت نهادینه، «نسبتاً ثابت و پایدار» نشود، نمی‌توانیم آن سیاست را خطمشی عمومی کشور بدانیم.

تا اینجا نکات مختصری در خصوص ماهیت خطمشی عمومی بیان شد. در ادامه، توصیفی خلاصه از فرایند خطمشی ارائه می‌شود تا فهم بهتری از آن پیدا کنیم. به دلایلی متنوع، فرایند خطمشی مشتمل بر مجموعه عناصر بی‌نهایت پیچیده‌ای است:

به طور طبیعی صدها بازیگر از گروه‌های ذی‌نفع، مؤسسات دولتی و مجامع قانون‌گذاری در سطوح مختلف حکومت، پژوهشگران و قضات در یک یا چند بعد فرایند خطمشی درگیر هستند. هر یک از این بازیگران (چه حقیقی و چه حقوقی) به صورت بالقوه ارزش‌ها یا منافع متفاوت،

ادراکات مختلف از موقعیت و ترجیحات متمایزی برای خطمشی دارند.

فرایند خطمشی معمولاً متضمن گستره‌ای زمانی حدود یک دهه یا بیشتر است؛ زیرا این مقدار حداقل دوره زمانی اغلب چرخه‌های خطمشی، از ظهور یک مشکل تا تجربه‌ای کافی از اجرا برای ارائه یک ارزشیابی به نسبت منصفانه از آثار یک برنامه است. تعدادی از مطالعات پیشنهاد می‌دهند که برای به دست دادن فهمی معقول از اثر مجموعه متنوعی از شرایط اجتماعی - اقتصادی و به منظور انباشت دانش علمی پیرامون یک مشکل، احتمالاً دوره‌ای در حدود ۲۰ تا ۴۰ سال مورد نیاز است.

در هر حوزه مفروض خطمشی، نظیر خطمشی‌های کنترل آلودگی هوا یا خطمشی‌های سلامت، به طور معمول ده‌ها برنامه مختلف، چندین سطح از حکومت را درگیر خود می‌کنند که یا در حال اجرا هستند و یا برای اجرا پیشنهاد می‌شوند. از آنجا که این برنامه‌ها به موضوعات به هم پیوسته‌ای می‌پردازند و بازیگران یکسان بسیاری را در بر می‌گیرند، بسیاری از دانش‌پژوهان مطرح می‌کنند که واحد تحلیل مناسب، خرده‌سیستم یا حوزه خطمشی است، و نه یک برنامه حکومتی خاص.

مباحثات خطمشی در بین بازیگران در جریان جلسات مجامع قانون‌گذاری، دعاوی قضایی و مقررات اداری پیشنهادی، عموماً مشتمل بر بحث‌های فنی بسیاری درباره شدت یک مشکل، علل آن و آثار محتمل راه‌حل‌های خطمشی بدیل است. فهم فرایند خطمشی مستلزم توجه به نقشی است که چنین بحث‌هایی در کل فرایند خطمشی بازی می‌کنند.

آخرین عاملی که فرایند خطمشی را بغرنج می‌کند این است که اغلب مباحثات متضمن اعتقاد عمیق به ارزش‌ها یا منافع، حجم بالایی از پول و در برخی مواقع اجبار یک مرجع قدرتمند است. اگر سهم هر یک از این موارد را در نظر بگیریم، مباحثات خطمشی به ندرت شبیه بحث‌های مؤدبانه دانشگاهی می‌شود. در عوض، اغلب بازیگران شدیداً وسوسه می‌شوند تا شواهد را گزینشی ارائه دهند، آراء و مواضع مخالفان خود را بد تعبیر و تفسیر کنند، مخالفان را مجبور و بی‌اعتبار کنند و قاعدتاً موقعیت را برای حفظ منافع خود وارونه جلوه دهند (Sabatier, 2007: 3-4).

همان‌گونه که تا حدودی مشخص شد ما در خطمشی‌گذاری عمومی، با مباحث و مسائل پیچیده‌ای مواجه هستیم. اگر تصور ما بر این است در صورت تدوین مجموعه‌ای از اسناد و قوانین، امر «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» بسامان خواهد شد، به خطا رفته‌ایم. مقاله حاضر در پی آن است که بتوانیم تا حد امکان این پیچیدگی را در فهم «الگو» نیز از یاد نبریم. با شناخت صحیح و واقعی است که خواهیم توانست تدبیر و اقدام صحیحی را برنامه‌ریزی کنیم.

آسیب‌شناسی برداشت‌های موجود از الگو در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت

هنگامی که در مصاحبه‌ها، مقالات و موضع‌گیری‌های مختلف له یا علیه الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت دقت می‌کنیم، مشخص می‌شود که علی‌رغم اینکه اغلب آن‌ها فهم و برداشت خود را از «چیستی الگو» تصریح نمی‌کنند، اما در واقع فهم خاصی از الگو را به عنوان پیش‌فرض در نظر گرفته‌اند. برخی از این برداشت‌ها به قرار زیر است:

اغلب اقتصاددانان و متخصصان توسعه، هنگامی که صحبت از الگو می‌شود، خواسته یا ناخواسته، مجموعه‌ای از فرمول‌ها و معادلات را در نظر می‌گیرند که رابطه‌های مختلفی بین متغیرهای اقتصادی را نمایش می‌دهد. به نظر می‌رسد این مجموعه بیش از هر چیز تحت تأثیر «مدل‌های برنامه‌ریزی توسعه» هستند؛ بنابراین حتی هنگامی که درباره الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت تأمل یا صحبت می‌کنند نیز چیزی شبیه به آن را در ذهن تصویر کرده‌اند.

فهم و برداشت بسیاری از حقوق‌دانان، نمایندگان مجلس، بوروکرات‌ها و کارشناسان طرح و برنامه‌ریزی دولت از الگو، چیزی شبیه مجموعه‌ای از قوانین و آیین‌نامه‌ها است. این مجموعه که اغلب در چند دهه گذشته مشغول تدوین یا تصویب قوانین و لوایح بوده‌اند، الگو را چیزی شبیه و در قالب قوانین برنامه‌های توسعه در ذهن خود تصویر می‌کنند.

فهم بسیاری از متخصصان مدیریت از الگو، بسیار تحت تأثیر دهه‌ها و صدها مدلی است که در کتاب‌های مدیریتی با آن‌ها مواجه شده‌اند. به همین دلیل، بلافاصله با شنیدن الگو، چیزی شبیه این مدل‌ها که اغلب از مجموعه‌ای نمودارهای فلوجارت مانند تشکیل شده است، در ذهن تصویر می‌کنند. این نوع مدل‌سازی‌ها بسیار مورد پسند مهندسانی است که خود را به هر دلیل درگیر مسائل کشور کرده‌اند. صورت غالب این مدل‌ها نیز برگرفته از مباحث طراحی سیستم‌ها است.

اغلب صاحب‌نظران فلسفه و معارف اسلامی، و به‌خصوص دغدغه‌مندان علوم انسانی اسلامی، از الگو فهمی شبیه نظام‌های فلسفی و منطقی هندسه‌مانند دارند. به عبارت بهتر، آن‌ها تصور می‌کنند که الگو چیزی است که از مجموعه‌ای از گزاره‌ها به عنوان «مبانی» آغاز می‌شود، و طی مراحل به «اصول» مختلفی تبدیل می‌شود، و در نهایت «هست‌ها، بایدها یا نبایدهایی» را برای برنامه‌ریزی و اقدام به دست می‌دهد.

همین تلقی‌های مختلف از الگو، یکی از موانعی است که باعث شده صاحب‌نظران رشته‌های مختلف نتوانند با هم تعامل درستی در راستای دستیابی به الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت داشته باشند. در ادامه مقاله سعی خواهیم کرد فهمی از الگو را ارائه دهیم که بتواند تعامل بهتری بین صاحب‌نظران مختلف ایجاد کند.

آسیب دیگری که در برداشت‌های موجود از الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت وجود دارد،

ناشی از بدفهمی‌های مطرح شده در قسمت دوم مقاله است. اغلب تلقی‌های فوق در این برداشت متفق هستند که هر الگویی را که آن‌ها برای الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت طراحی کردند، باید همچون یک نقشه ساختمان مورد اهتمام کلیه بازیگران دیگر قرار گیرد. شاید این تلقی (هرچند غیرواقعی) نسبت به اجزای مختلف حکومت قابل تحمل باشد، اما نمی‌تواند در قبال همه بازیگران خطامشی‌های عمومی قابل طرح باشد. طرح مقاله حاضر قصد دارد به این چالش نیز واکنش نشان دهد.

خردمایه‌های ضرورت بهره‌برداری از الگوها در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت

مباحثی همچون توسعه یا الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت در واقع نوعی مداخله در سیستم‌های اجتماعی هستند؛ یعنی هدف آن‌ها تغییر در وضع موجود این سیستم‌ها است. درست است که همه پدیده‌های (سیستم‌های) عالم همواره در حال تغییر هستند، اما مداخلاتی که انسان‌ها در این سیستم‌ها ایجاد می‌کنند، با هدف تغییر آن‌ها به سمت وضع مطلوب^۱ حداقل از منظر مداخله‌کننده^۲ است. تجویز هر مداخله در هر سطح سیستم مستلزم شناخت آن سطح است. بنابراین هرگاه ما از مقولاتی نظیر «توسعه» یا «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» سخن به میان می‌آوریم، لزوماً با دو عرصه متفاوت بسیار پیچیده مواجه هستیم: «شناخت سیستم‌های اجتماعی» و «مداخله در سیستم‌های اجتماعی».

پیچیدگی سیستم‌های اجتماعی

بولدینگ یک طبقه‌بندی از کل پدیده‌های جهان در قالب یک سلسله مراتب سیستمی ارائه کرده است و بر اساس آن، علوم مختلف شناختی متناظر با هر سطح را مشخص کرده است (جدول ۱). همان‌گونه که مشاهده می‌شود هرچه یک پدیده یا موجود دارای پیچیدگی و تنوع ساختاری بیشتری باشد، تبیین و تحلیل رفتار آن مشکل‌تر و احتمال پیش‌بینی رفتار آن کمتر خواهد شد؛ به گونه‌ای که در سطح سیستم‌های اجتماعی، تبیین و تحلیل به سخت‌ترین حالت ممکن می‌رسد (پورعزت، ۱۳۸۲، ب).

جدول ۱. سلسله مراتب سطوح پیچیدگی سیستم‌ها و مقایسه برخی از علوم متناظر با هر سطح

نوع سیستم	برخی از علوم و معارف متناظر	سطح پیچیدگی	مثال	وجه ممیز، نسبت به سطوح پایین‌تر
سیستم ناشناخته	فلسفه، زبان و ادبیات	۹	مخلوقات ناشناخته	؟
سیستم اجتماعی	علوم اداری و مدیریت، روان‌شناسی اجتماعی، اقتصاد و علوم سیاسی	۸	سازمان‌ها و جوامع انسانی	پویایی حاصل از تعامل نقش‌ها و کارکردها در گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی
سیستم انسانی	روان‌شناسی، پزشکی و روان‌پزشکی	۷	انسان‌ها	توان برنامه‌ریزی برای کسب آگاهی، وقوف بر توان دانش‌اندوزی
سیستم حیوانی	جانورشناسی و دامپزشکی	۶	انواع جانوران	خودآگاهی بیشتر و تحرک بیشتر و مستقل‌تر
سیستم نباتی	گیاه‌شناسی و علوم زراعی	۵	انواع گیاهان	تقسیم کار، مراتبی از خودآگاهی
سیستم تک‌سلولی	زیست‌شناسی	۴	انواع موجودات تک‌سلولی	حیات و رشد
سیستم خودتنظیم	الکترونیک	۳	ترموستات	تعهد به اهداف از پیش تعریف‌شده
سیستم متحرک ساده	فیزیک، مکانیک، شیمی	۲	ساعت‌گونه‌ها، دوچرخه، خودرو	حرکت از پیش برنامه‌ریزی‌شده
سیستم ساده	ریاضی	۱	نقشه‌ها و چارچوب‌ها	هدفمندی (از پیش تعیین شده)، وجود رابطه میان اجزاء
موجودیت‌های بی‌نظم	-----	۰	انباشته مواد	وجود

مأخذ: (پورعزت، ۱۳۸۷)^۱

بولدینگ معتقد است که برای درک هر سطح باید از روش و شیوه متناسب با آن استفاده کرد. (الوانی، ۱۳۸۵: ۳۳-۲۳) مثلاً برای تحلیل و تبیین سیستم‌های سطح ۳، دانشی با عنوان سایبرنتیک ظهور کرد که روش‌ها و ابزارهای خاص خود را دارد. این در حالی است که اغلب

۱. به دلیل وجود اشکالاتی در سطوح ۴ و ۵ منبع اصلی (پورعزت، ۱۳۸۷)، با استفاده از (پورعزت، ۱۳۸۲b)، اصلاحاتی در جدول به عمل آمده است.

نظریه‌های موجود در علوم اجتماعی فعلی، از به‌کارگیری روش‌های سطوح پایینی در سطوح اجتماعی به وجود آمده‌اند. به عنوان مثال همه نظریاتی که حول «تعادل» در علوم اقتصادی و مدیریت مطرح شده‌اند، در حقیقت با به‌کارگیری روش‌های سطح ۳ سیستم‌ها (یعنی سیستم‌های سایبرنتیک) در حیطه سیستم‌های اجتماعی (سطح ۸) امکان ظهور پیدا کرده‌اند.

پیچیدگی مضاعف مداخله در سیستم‌های اجتماعی

اگر فرض کنیم که مشکل تبیین و تحلیل سیستم‌های اجتماعی حل شود، تازه نوبت به بحث نحوه هدایت، کنترل و اداره یک سیستم اجتماعی می‌رسد. با مقایسه بین «علوم طبیعی و فیزیکی» و «علوم انسانی و اجتماعی» از منظر پدیده‌های مورد بررسی در طبقه‌بندی بولدینگ از علوم (جدول ۱)، به سه ویژگی مهم پدیده‌های مورد مطالعه در علوم اجتماعی پی خواهیم برد: (۱) پویایی و تغییر و تحول مستمر اجزای پدیده‌های اجتماعی؛ (۲) تنوع و گوناگونی ابعاد و حالات پدیده‌های مذکور؛ (۳) حضور انبوهه‌های اقدام‌کنندگان نسبتاً مختار در عرصه سیستم‌های اجتماعی. این سه عامل در واقع موانعی اساسی برای اداره سیستم‌های اجتماعی محسوب می‌شوند؛ چراکه اداره هر سیستم در گرو پیش‌بینی و تبیین رفتارهای عناصر آن سیستم است. (پورعزت، ۱۳۸۲ الف)

جایگاه الگوها در شناخت و مداخله در سیستم‌های اجتماعی

پس مشخص می‌شود که شاید مهم‌ترین چالش ما در مسیر «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت»، مواجهه با پیچیدگی «شناخت سیستم‌های اجتماعی» و «مداخله در سیستم‌های اجتماعی» است. به همین دلیل است که تحلیلگران برای فهم آن‌ها نیازمند راه و روشی برای ساده‌سازی آن دو هستند. انسان در سیستم‌های اجتماعی، قادر به بررسی و دیدن همه چیز نیست. تلاش‌های صورت گرفته در فلسفه علم و روان‌شناسی اجتماعی شواهد قانع‌کننده‌ای ارائه داده‌اند که ادراک، غالباً همیشه به واسطه مجموعه‌ای از پیش‌انگاره‌ها^۱ صورت می‌گیرد. این پیش‌انگاره‌ها دو کارکرد واسطه‌ای کلیدی دارند: اولاً به مشاهده‌کننده می‌گویند که در پی دیدن چه چیزی باشد؛ یعنی همان عواملی که احتمالاً اهمیت کلیدی دارند، نه آن عواملی که می‌توانند به‌سادگی مورد چشم‌پوشی قرار گیرند؛ ثانیاً، طبقه‌هایی را که پدیده‌ها در آن‌ها دسته‌بندی می‌شوند، تعیین می‌کنند (Sabatier, 2007: 4).

در اینجاست که نقش الگوها مشخص می‌شود؛ در واقع مواجهه هر انسانی با جهان اجتماعی

بدون این الگوها اصلاً شکل نمی‌گیرد. الگوها، بازنمایی‌های ساده‌شده^۱ موقعیت یک مشکل هستند. آن‌ها در واقع سازه‌های ذهنی^۲ مبتنی بر مفهوم‌سازی^۳ و مشخص کردن^۴ عناصر یک موقعیت هستند. الگوها سودمند و حتی ضروری هستند؛ آن‌ها پیچیدگی‌هایی را که تحلیلگران در تحلیل خود با آن‌ها مواجه هستند، کاهش داده و این پیچیدگی‌ها را قابل مدیریت و کنترل می‌کنند. آن‌ها کمک می‌کنند تا ویژگی‌های اساسی از ویژگی‌های غیرضروری تشخیص داده شود و نیز روابط بین عوامل یا متغیرهای مهم را برجسته می‌کنند (Dunn, 2008: 86). در واقع، الگوها همچون شابلنی عمل می‌کنند که بر روی واقعیت قرار می‌گیرند و به ما می‌گویند چه چیزی را ببین و چه چیزی را لازم نیست ببینی.

نکته‌ای که باز باید تذکر داده شود این است که الگوها توصیفاتی محض و موبه‌مو مطابق با واقعیت خارجی نیستند؛ آن‌ها ابزارهایی مصنوعی و ساخته ذهن بشر برای نظم‌دهی و تفسیر هستند (Dunn, 2008: 86). الگوها با ساده‌سازی موقعیت‌ها، به ناچار در تحریف‌گزینشی^۵ واقعیت سهیم هستند. الگوها خودشان نمی‌توانند به ما بگویند که چگونه بین پرسش‌های لازم و غیرلازم تفاوت بگذاریم؛ همچنین آن‌ها نمی‌توانند پرسش‌های لازم و غیرلازم را تبیین، پیش‌بینی یا ارزشیابی کنند و یا آن‌ها را پیشنهاد دهند؛ زیرا این قضاوت‌ها مربوط به خارج از الگو هستند و بخشی از آن نیستند. در حالی که الگوها به ما کمک می‌کنند تا این فعالیت‌های تحلیلی را انجام دهیم، کلمه کلیدی «ما» است. برای اینکه ما هستیم^۶ و نه الگو^۷ که پیش‌فرض‌های لازم برای تفسیر ویژگی‌های واقعیت را برای یک الگو توصیف می‌کند (Dunn, 2008: 86). توجه به این نکته برای کسانی که قصد کاوش و تأمل فکری در الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت را دارند بسیار ضروری است. اگر پژوهشگران ما آشنایی کاملی با نحوه عملکرد الگوها^۸ از جمله پارادایم‌ها، نظریه‌ها و مدل‌ها^۹ داشتند، اولاً با اعتماد به نفس بسیار بیشتری با الگوهای غربی مواجه می‌شدند؛ و ثانیاً معنای الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت را بسیار بهتر درک می‌کردند. مشکل بسیاری از تحصیل‌کردگان ما این است که با بدفهمی و یکسان‌انگاری علوم اجتماعی با علوم طبیعی، تصور می‌کنند که قبلاً کسانی «واقعیت و یا حقیقت» را دریافته‌اند، و اکنون عده‌ای سودای نفی و جایگزینی آن را دارند؛ در صورتی که اصلاً چنین نیست. عده‌ای قبلاً با پیش‌انگاره‌های خاصی به جهان اجتماعی می‌نگریسته‌اند و در آن مداخله می‌کرده‌اند، و حالا ما معتقدیم که باید با پیش‌انگاره‌ها^{۱۰} یا همان الگوهای^{۱۱} جدیدی به جهان اجتماعی بنگریم و در

1. Simplified representation
2. Mental constructs
3. Conceptualization
4. Specification
5. Selective distortion

آن مداخله کنیم.

آسیبی را که به نظر می‌رسد در همین جا باید حل کنیم، این است که بسیاری از ما تصور می‌کنیم که امکان دارد کسی بدون داشتن الگویی^۱ هر گونه‌ای که باشد^۲ با جهان اجتماعی مواجهه داشته و یا آن را مدیریت کند؛ برای همین است که بسیار می‌شنویم و می‌خوانیم که «ما الگو نداریم». در حالی که چنین امری غیرممکن است. ویلیام دان به‌صراحت این امر را تذکر داده است: «در هر صورت، استفاده یا عدم استفاده از مدل‌ها منوط به انتخاب ما - و یا به بیان دیگر، اختیاری - نیست؛ چراکه همه انسان‌ها به طریقی از یکی از مدل‌های ذهنی بهره می‌برند.» «هر یک از ما، همیشه، از مدل‌ها استفاده می‌کنیم. هر شخص، چه در حیات شخصی خود، و چه در حیات کاری خود، به طور غریزی برای تصمیم‌گیری از مدل‌ها استفاده می‌کند. تصویر ذهنی از جهان اطراف که شما در سر خود دارید، یک مدل است. انسان یک شهر یا یک حکومت را در سر خود ندارد، بلکه صرفاً مفاهیم و روابط انتخاب‌شده‌ای را در سر دارد که برای بازنمایی نظام واقعی از آن‌ها استفاده می‌کند. یک تصویر ذهنی، یک مدل است. تمامی تصمیمات ما مبتنی بر مدل‌ها اخذ می‌شود. لذا مسئله، استفاده و یا عدم استفاده از مدل‌ها نیست، بلکه مسئله، یک انتخاب از میان مدل‌های مختلف است» (Dunn, 2008: 86). این واقعیت پنجره‌ای را در راه رسیدن به الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت در مقابل ما می‌گشاید که بحث آن مجال دیگری می‌طلبد.

تذکر نهایی اینکه مدل‌ها نه تنها ممکن است برای توصیف، تبیین، و پیش‌بینی مورد استفاده قرار بگیرند، بلکه با پیشنهاد روش‌ها و مجموعه‌ای از اقدامات، برای بهبود نیز استفاده می‌شوند (Dunn, 2008: 86). بنابراین الگوها چه در «شناخت سیستم‌های اجتماعی» و چه در «مداخله در سیستم‌های اجتماعی» نقش اساسی ایفا می‌کنند.

چگونگی شکل‌گیری الگوها

اگر بپذیریم که ما چاره‌ای جز این نداریم که از پشت عینک‌هایی متشکل از مجموعه‌ای از پیش‌انگاره‌های ساده‌کننده به جهان بنگریم، آنگاه حداقل دو راهبرد کاملاً متفاوت برای ساخت چنین عینک‌هایی وجود دارد. یک راه این است که تحلیلگر به سبکی ضمنی، همین‌طوری و بدون فکر قبلی عمل کند و از هر طبقه و پیش‌فرضی که برآمده از تجربه‌اش است، استفاده کند. این سبک اساساً روش عرف همگانی^۲ است. اگرچه این روش ممکن است برای مجموعه‌ای از

۱. ویلیام دان در کتاب خود و نقل قول‌هایی که در ادامه آمده است، «مدل» را به همین معنایی که ما از «الگو» در این مقاله به کار گرفته‌ایم، به کار برده است.

2. Common sense

تصمیمات فردی معقول به نظر برسد، اما فراتر از این گستره فردی، به نظر می‌رسد این راهبرد عرف همگانی در حاله‌ای از ناسازگاری‌های درونی، ابهامات، فرض‌های مغلوط و قضیه‌های غیرمعتبر احاطه شده است؛ دقیقاً به این خاطر که این راهبرد در درون خود هیچ روش آشکاری برای تصحیح خطاها ندارد. از آنجا که فرض‌ها و قضیه‌های این راهبرد ضمنی و عمدتاً ناشناخته باقی می‌مانند، احتمال نمی‌رود که در معرض بررسی دقیق قرار گیرند. تحلیلگر به‌سادگی فرض می‌کند که آن‌ها، روی هم رفته، و تا آنجا که او واقف به محتوای آن‌ها هست، صحیح هستند (Sabatier, 2007: 5).

راهبرد دیگر، راهبردی است که علم مدعی آن است. فرض^۱ اساسی هستی‌شناختی راهبرد علم این است که مجموعه کوچک‌تری از روابط کلیدی، زیربنای پیچیدگی گیج‌کننده پدیده‌ها هستند (Sabatier, 2007: 5). البته به نظر می‌رسد عرف همگانی نیز با همین فرض هستی‌شناختی عمل کرده است، ولی ویژگی عالمان این است که فرض ابتدایی را صراحتاً اعلام می‌کنند. مشخصه‌های کلیدی و ممیز دیگر راهبرد علم این است که روش‌های به دست آوردن و تحلیل داده‌ها به شکلی عمومی مطرح می‌شوند تا توسط دیگران قابل تکرار باشند؛ مفاهیم و قضیه‌های خود را به روشنی تعریف کرده و به لحاظ منطقی مراقب سازگاری آن‌ها است؛ و اینکه هم مفاهیم و هم روش‌ها به نحوی خودآگاه در معرض نقد و ارزشیابی متخصصان حوزه مورد نظر هستند. به طور خلاصه می‌توان گفت که الگوهای برآمده از راهبرد علم آنقدر شفاف هستند که امکان اثبات اشتباه بودن آن‌ها فراهم شود. برخلاف عرف همگانی، الگوها در راهبرد علمی به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به نحوی خودآگاه در پی اشتباهات برمی‌آیند و در نتیجه، خوداصلاح‌گر هستند. یک عنصر کلیدی این راهبرد این است که عالمان باید برای تبیین مجموعه‌های نسبتاً کلی از پدیده‌ها، مجموعه‌ای از قضایای روشن و منطقاً به هم پیوسته را تدوین کنند، به گونه‌ای که برخی از این قضایا به لحاظ تجربی ابطال‌پذیر باشند. این مجموعه قضیه‌های منسجم به صورت سنتی نظریه نامیده شده‌اند (Sabatier, 2007: 5).

نوع‌شناسی الگوها از منظر خط‌مشی عمومی

پس از اینکه تا حدودی چرایی، چیستی و چگونگی شکل‌گیری الگوها را به طور مختصر دریافتیم، مشخص می‌شود که ما در الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت نیازمند یک الگوی واحد نیستیم، بلکه نیازمند مجموعه‌ای از الگوها هستیم که توسط متخصصان حوزه‌های مختلف، با اهداف متفاوت، با زبان‌ها و روش‌های متفاوت و در سطوح انتزاع مختلفی تدوین شده‌اند.

1. Assumption

کلیدی‌ترین اقدام در این عرصه، فراهم آوردن فضای گفتگو و تشریک مساعی بین متخصصان حوزه‌های مختلف علوم انسانی است.

بهتر است در این بخش به نوع‌شناسی الگوها نگاهی بیندازیم. این امر می‌تواند ما را در راه دستیابی به الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت بسیار کمک کند، زیرا هر نوع الگو، اقتضائات و روش‌های خود را دارد. ضمناً درنهایت این الگوهای مختلف، در نظامی نسبتاً سلسله‌مراتبی قرار خواهند گرفت که الگوهای مراتب پایین‌تر باید خود را با مراتب بالاتر تطبیق دهند، و مراتب بالاتر باید تحمل محدودیت‌های مراتب پایین‌تر را در خود داشته باشند. نوع خاص کمک هر یک از این نوع‌شناسی‌ها در این مسیر در هر قسمت آورده می‌شود.

انواع الگوها به لحاظ نوع استفاده

می‌توان الگوهای مورد استفاده در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت را از جهت نوع استفاده به دو نوع اساسی تقسیم کرد: الگوهای توصیفی و هنجاری.

هدف الگوهای توصیفی^۱، تبیین و/یا پیش‌بینی علل و عواقب انتخاب‌های خط‌مشی است. الگوهای توصیفی برای پایش پیامدهای اقدامات خط‌مشی استفاده می‌شود؛ مثلاً پیامدهایی که در گزارش‌های حاوی شاخص‌های اجتماعی منتشر می‌شود (Dunn, 2008: 87).

هدف الگوهای هنجاری^۲، تنها تبیین و/یا پیش‌بینی نیست، بلکه ارائه پیشنهادهایی برای بهینه‌سازی نیل به برخی مطلوبیت‌ها (ارزش‌ها) نیز هست. الگوهای هنجاری نه تنها به ما اجازه می‌دهند که میزان ارزش متغیرهای پیامد را در گذشته، حال و آینده تخمین بزنیم، بلکه به ما اجازه می‌دهند تا نیل به برخی ارزش‌ها را بهینه کنیم (Dunn, 2008: 87-8). مسلماً در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت بیشتر از این الگوها بهره برده خواهد شد، ولی باید رابطه‌ای پویا میان الگوهای هنجاری و توصیفی هم‌سطح ایجاد کرد.

انواع الگوها به لحاظ سطح انتزاع و زبان مورد استفاده

نوع‌شناسی‌های مختلفی از الگوها به لحاظ سطح انتزاع وجود دارد. نیومن نظریات را از این لحاظ به سه نوع نظریه‌های سطح کلان^۳، سطح خرد^۴ و سطح میانی^۵ تقسیم کرده است که برای الگوها نیز قابل استفاده است (نیومن، ۱۳۸۹: ۱۳۵-۱۳۲). ساباتیه به پیروی از اُستروم الگوها را

1. Descriptive
2. Normative
3. Macro level
4. Micro level
5. Meso level

به سه طبقه چارچوب‌های مفهومی، نظریه و مدل تقسیم کرده است (Sabatier, 2007: 6). با وجود قوت‌های هر یک از این دو طبقه‌بندی، به نظر می‌رسد در سطح کلی فعلی و روابط بین رشته‌های مختلف نوع‌شناسی دیگری لازم باشد. در این سطح کلی، بخشی از نوع‌شناسی ویلیام دان قابل استفاده است. وی دو نوع مدل^۱ یا همان الگو^۲ را از هم تفکیک می‌کند: مدل‌های شفاهی و مدل‌های نمادین.

مدل‌های شفاهی^۱ با استفاده از ادبیات روزمره مردم و بدون استفاده از سمبل‌های منطقی (اگر $p > q$ و $r > q$ ، آنگاه $p > r$) یا ریاضی ($\log_{10} 10,000 = 3$) بیان می‌شوند. مدل‌های شفاهی به نسبت سایر مدل‌ها، به همان سادگی که میان متخصصان انتقال داده می‌شوند، به همان میزان نیز بین مردم عادی منتقل می‌شوند. یک محدودیت بالقوه مدل‌های شفاهی این است که دلایل ارائه‌شده برای پیش‌بینی‌ها و نیز پیشنهادهای ممکن است ضمنی و یا مخفی باشند و در نتیجه بازسازی و بررسی انتقادی این استدلال‌ها به مثابه یک کل را دشوار می‌سازد. (Dunn, 2008: 88).

مدل‌های نمادین^۲ به منظور توصیف روابط میان متغیرهای کلیدی در یک مسئله از نمادهای ریاضی استفاده می‌کنند. در مدل‌های نمادین، پیش‌بینی‌ها یا راه‌حل‌های بهینه با به‌کارگیری روش‌های ریاضیاتی، آماری و منطقی حاصل می‌شوند. به همین دلیل، انتقال این مدل‌ها میان مردم عادی، از جمله خط‌مشی‌گذاران، دشوار است؛ و حتی میان مدل‌سازان متخصص، بدفهمی‌هایی درباره عناصر اصلی مدل‌ها وجود دارد. محدودیت عملی مدل‌های نمادین این است که نتایج آن‌ها ممکن است حتی در میان متخصصان به سادگی قابل شرح و تفسیر نباشد؛ چراکه معنای نمادهای به‌کاررفته در مدل و نیز مفروضات این مدل ممکن است به‌دقت تعریف نشده باشند. مدل‌های نمادین تنها هنگامی می‌توانند تصمیمات خط‌مشی را بهبود دهند که قضایای زیربنای مدل‌ها کاملاً روشن بیان شود. اغلب اوقات آن مدلی که ادعا می‌شود مبتنی بر نظریه و شواهد است، چیزی نیست جز پیش‌پنداشت‌ها و پیش‌داوری‌های یک فرد دانشگاهی که در جامه دقت علمی پوشانده و مخفی شده و با راه‌حل‌های سنگین رایانه‌ای تزئین شده است. بدون اعتباربخشی تجربی، تضمین کمی وجود دارد که نتایج چنین کارهایی قابل اطمینان باشد، یا اینکه لازم باشد برای اهداف هنجاری خط‌مشی مورد استفاده قرار گیرد (Dunn, 2008: 88-9).

همان‌گونه که مشخص است بر خلاف پنداشت غالب فعلی بین صاحب‌نظران علوم اجتماعی، مجموعه‌ای از شبکه‌های مفهومی یا گزاره‌های نظری نیز می‌توانند - و باید - در الگو نقش بازی کنند و لازم نیست حتماً با مجموعه‌ای از اعداد و ارقام و یا نمودارهای محتوایی مواجه باشیم.

1. Verbal models
2. Symbolic models

انواع الگوها به لحاظ مراحل و بازیگران خطمشی گذاری عمومی

نوع‌شناسی دیگری که در الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، بسیار ضروری به نظر می‌رسد، نوع‌شناسی الگوها به لحاظ مراحل و بازیگران خطمشی گذاری عمومی است. همان‌گونه که در بخش دوم به آسیب‌شناسی فهم موجود از خطمشی و خطمشی‌گذاری پرداختیم، پیچیدگی خطمشی‌گذاری ما را بر آن می‌دارد که حتماً به گونه‌ای این پیچیدگی را مدیریت کنیم. برای تفکیک و شناخت مراحل خطمشی‌گذاری، چارچوب‌های بسیار مختلفی ارائه شده است. به نظر می‌رسد یکی از ساده‌ترین و نظام‌مندترین چارچوب‌هایی را که در این زمینه ارائه شده، توسط هاوالت و همکارانش در آخرین ویرایش کتاب خود با بررسی نظریه‌های مختلف در زمینه چرخه‌های خطمشی پیشنهاد شده است (Howlett, Ramesh, & Perl, 2009: 4-10). این چارچوب می‌تواند با تفکیک هم‌زمان بازیگران و مرحله خطمشی‌گذاری، در این مرحله به تدقیق و تفصیل انواع الگوها به ما یاری رساند. چارچوب فوق در یک تقسیم‌بندی ساده، مراحل خطمشی‌گذاری عمومی را به پنج مرحله تقسیم کرده است: (۱) دستورگذاری؛ (۲) تدوین خطمشی؛ (۳) تصمیم‌گیری؛ (۴) اجرای خطمشی؛ و (۵) ارزشیابی خطمشی. این چارچوب در تقسیمی دیگر، بازیگران کلیدی درگیر در خطمشی‌گذاری عمومی را به سه نوع تقسیم کرده است: (۱) جهان خطمشی؛ (۲) خرده نظام خطمشی؛ (۳) تصمیم‌گیران حکومت. در ادامه با این چارچوب بیشتر آشنا می‌شویم.

الگوهای جهان خطمشی در دستورگذاری

«دستورگذاری»^۱ عنوان فرایندی است که طی آن حکومت‌ها به مشکلات خود توجه می‌کنند. دستورگذاری مرحله‌ای است که در آن تقریباً همه بازیگران خطمشی ممکن است درگیر شوند تا وجود مشکلات را به باد انتقاد بگیرند و خواستار اقدام حکومت شوند. این بازیگران خطمشی را - چه همه مردم باشند، چه بسیاری از آنها، یا چه عده معدودی باشند - می‌توان «جهان خطمشی»^۲ نامید. در این مرحله، درنهایت برخی از مشکلات، به عنوان مشکلاتی که نیازمند اقدام حکومت هستند، به رسمیت شناخته می‌شوند (Howlett et al., 2009: 12).

در بخش دوم مطرح کردیم که بسیاری از مردم به نوعی در فرایند خطمشی دخیل هستند؛ در بحث جایگاه الگوها نیز مطرح شد که هیچ‌کسی نمی‌تواند بدون داشتن مدل یا الگویی به تصمیم‌گیری، قضاوت و یا اقدام بپردازد. همین موارد نشان می‌دهد که جهان خطمشی نیز هم نیازمند الگو و هم دارای الگوهایی هستند که در مسیر دستیابی به الگوی اسلامی- ایرانی

1. Agenda-setting
2. Policy universe

پیشرفت اهمیت دارند.

الگوهای خرده‌نظام خطامشی در تدوین خطامشی

«تدوین خطامشی»^۱ به چگونگی فرموله کردن گزینه‌های خطامشی بازمی‌گردد. پس از آنکه در مرحله دستورگذاری، برخی از مشکلات، به عنوان مشکلاتی که نیازمند اقدام حکومت هستند به رسمیت شناخته می‌شوند، نوبت به آن می‌رسد تا گزینه‌های خطامشی برای پرداختن به این مشکلات تدوین شوند. تنها زیرمجموعه‌ای از جهان خطامشی - یعنی «خرده‌نظام خطامشی»^۲ - درگیر بحث درباره این گزینه‌ها می‌شوند. این خرده‌نظام خطامشی تنها از آن بازیگرانی تشکیل شده است که یا دانش کافی درباره حوزه مشکل دارند، و یا منابع و منافعی دارند که در ارتباط با مشکل یا خطامشی تدوینی در معرض خطر قرار می‌گیرند و در نتیجه امکان مشارکت در فرایند تدوین گزینه‌های مختلف خطامشی را پیدا می‌کنند (Howlett et al., 2009: 12).

غالب صاحب‌نظران به دلیل شناخت نادرست از خطامشی، در بحث الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت صرفاً همین مرحله و همین مجموعه بازیگران را مد نظر دارند. بنابراین قاعدتاً بحث الگو در این مرحله روشن است.

الگوهای تصمیم‌گیرندگان حکومتی در تصمیم‌گیری

«تصمیم‌گیری»^۳، فرایندی است که طی آن، حکومت‌ها تصمیم می‌گیرند که مجموعه اقدامات خاصی را اتخاذ کنند یا تصمیم می‌گیرند که اقدامی صورت ندهند. هنگامی که مبتنی بر یکی یا بیشتر از گزینه‌های خطامشی برآمده از مرحله تدوین، یا حتی هیچ یک از گزینه‌ها، تصمیمی برای اجرا اتخاذ می‌شود، تعداد بازیگران، به نسبت دو مرحله قبل، باز کمتر می‌شوند، تا فقط زیرمجموعه‌ای از خرده‌نظام خطامشی متشکل از «تصمیم‌گیرندگان حکومتی صاحب اقتدار»^۴ باقی بمانند. این تصمیم‌گیرندگان حکومتی صاحب اقتدار می‌توانند کارگزاران منتخب (مثل رئیس‌جمهور یا نمایندگان مجلس)، قضات یا بوروکرات‌ها باشند (Howlett et al., 2009: 12-13).

این نوع الگوها نیز شباهت‌هایی با نوع قبل دارند، جز آنکه ممکن است الگوی این دسته با الگوهای دسته و مرحله قبل تفاوت داشته باشد. به عنوان یک نمونه حدی، قاعدتاً از نگاه بسیاری از صاحب‌نظران لازم نیست که تدوین‌کنندگان خطامشی‌ها به مقوله «مصلحت» بپردازند، ولی تصمیم‌گیران کلان حکومت موظفند به الگوهای مصلحت نیز توجه کنند.

1. Policy formulation
2. Policy subsystem
3. Decision-making
4. Authoritative government decision-makers

الگوهای خرده‌نظام خطمشی در اجرای خطمشی

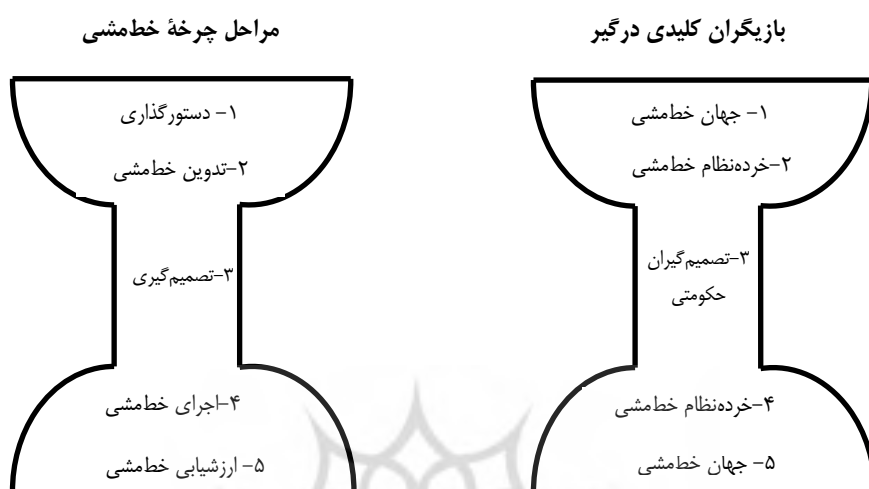
«اجرای خطمشی»^۱ مربوط به این می‌شود که حکومت‌ها چگونه خطمشی‌ها را در عرصه عمل تحقق می‌بخشند. با وجود اینکه در مرحله تصمیم‌گیری بازیگران به صرف تصمیم‌گیران حکومتی محدود شده بود، هنگامی که اجرا آغاز می‌شود، تعداد بازیگران بار دیگر نسبتاً تا «خرده‌نظام خطمشی» افزایش می‌یابد (Howlett et al., 2009: 12-13).

الگوهای جهان خطمشی در ارزشیابی خطمشی

«ارزشیابی خطمشی» عبارت است از فرایندهایی که به وسیله آن نتایج خطمشی‌ها هم توسط حکومت‌ها و هم بازیگران اجتماعی پایش می‌شوند. پیامد ارزشیابی ممکن است تصور دیگری از مشکلات و راه‌حل‌ها برای خطمشی به وجود آورد. در این مرحله نهایی، همچون مرحله قبل، بار دیگر بازیگران آنقدر افزایش می‌یابند تا کل «جهان خطمشی» را شامل شوند (Howlett et al., 2009: 12-13).

نگارنده در مقاله‌ای به صورت مبسوط به صورت غیرمستقیم به الگوهای جهان خطمشی، از مردم عادی گرفته تا مسئولین، در ارزشیابی خطمشی پرداخته است (امامی و همکاران، ۱۳۸۹). مجموعه مراحل و بازیگران در خطمشی در نمودار ۱ مشاهده می‌شود. همان‌گونه که در نمودار مشخص است، نحوه تعامل بازیگران با مراحل چرخه خطمشی همچون یک ساعت شنی است. بازیگران در مرحله دستورگذاری در بیشترین وسعت ممکن هستند، در تدوین کاهش می‌یابند و در نهایت در تصمیم‌گیری به کمترین میزان ممکن می‌رسند. بازیگران (مقلدان بالقوه) در اجرا باز تا حدی افزایش می‌یابند و در نهایت در ارزشیابی به بیشترین میزان ممکن می‌رسند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



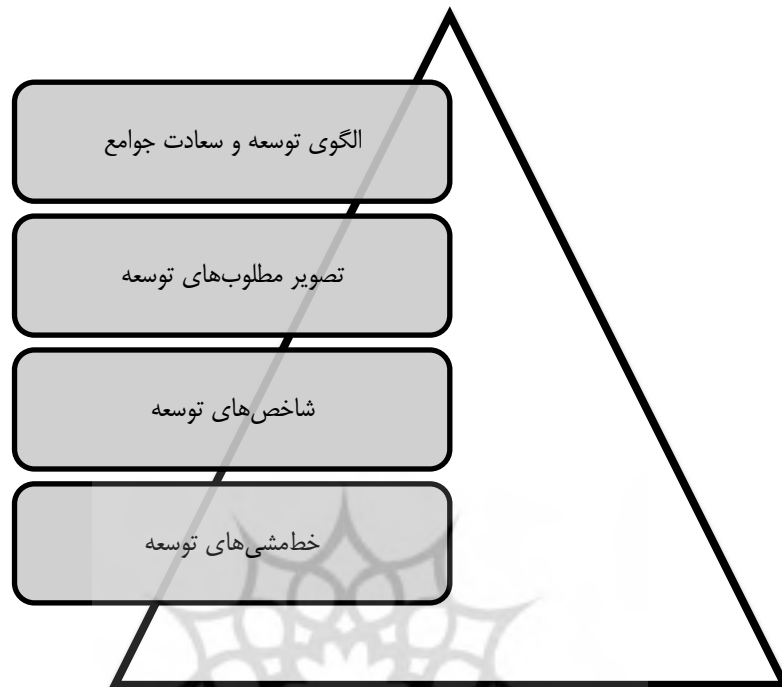
نمودار ۱. ساعت شنی چرخه - بازیگر خطامشی

انواع الگوها به لحاظ مسئله مورد توجه در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت

نویسنده بر اساس مجموعه مباحثی که تا به حال مطرح کرده و نیز پژوهش‌های مستقلی که به انجام رسانده است به الگویی سلسله مراتبی از «مسائل الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» دست یافته است که در نمودار ۲ به نمایش درآمده است.

بر طبق این سلسله مراتب ما می‌توانیم الگوها را به لحاظ مسئله اصلی که در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت دنبال می‌کنند، مورد بررسی قرار دهیم.

پرتال جامع علوم انسانی



نمودار ۲. ساخت جهانی خط‌مشی‌های عمومی

برای هدایت فعالیت‌ها در سیستم‌های اجتماعی، لازم است ابزاری متناسب با پیچیدگی‌های این سطح از سیستم‌ها به کار گرفته شود. اغلب اندیشمندان برای همراه کردن عناصر مختار در جامعه از الگوهای توسعه و سعادت جوامع و در سطحی پایین‌تر از تصویر و چشم‌انداز روشن استفاده می‌کنند تا آینده‌ای روشن ترسیم شود و سپس این تصویر و چشم‌انداز به جامعه القا می‌شود. این تصویرها از طریق رسانه‌های متنوع به مخاطبان متفاوت (اعم از نخبگان و عوام مردم) القا و ترویج می‌شود؛ به طوری که افراد اغلب به طور ناخودآگاه با گرایش به آن تصاویر فعالیت خود را طرح‌ریزی می‌کنند. با توجه به اینکه راهبرد تصویرپردازی صرف، به‌تنهایی پاسخگو نیست، برای پیگیری تحقق تصویر و جا افتادن الگوی توسعه، به تدریج تصاویر به مجموعه شاخص‌های قابل‌اندازه‌گیری و در نتیجه رتبه‌بندی جوامع تقلیل داده شده است. جمهوری اسلامی ایران برای رهایی از دام الگوهای القایی غربی و ترسیم الگوی توسعه و سعادت خود وضعیت فعالی در پیش گرفته است و مقاومت‌هایی را در مقابل تصویر القایی غرب از خود نشان داده است که سبب شکل‌گیری هویت مستقل و متمایز جمهوری اسلامی ایران در

مناسبات بین‌المللی شده است. تدوین سند «چشم‌انداز بیست‌ساله» یکی از مهم‌ترین گام‌های نظام برای تحقق ارزش‌ها و آرمان‌ها و القای تصویر و الگوی موردنظر خود بوده است؛ زیرا در آن، مجموعه‌ای از تصاویر مطلوب موردنظر کشور در افق بیست‌ساله ترسیم شده است. برای تحقق الگوی مطلوب جمهوری اسلامی ایران لازم است با پرهیز از نگاه تک‌بعدی، همگرایی کاملی بین نگاه‌های مختلف ایجاد شده و هر دیدگاهی سهم‌یاری خود را در تحقق الگوی مطلوب ایفا کرده و با تأکید بر مراحل خط‌مشی عمومی به سمت یک الگوی جامع و همه‌نگر حرکت شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

برای توسعه‌یافتگی، تنها «یک الگو» وجود ندارد، بلکه مجموعه‌ای از الگوها وجود دارد. برنامه‌های توسعه‌ای که تنها وابسته به یک غایت تک‌بعدی هستند و دست‌کاری متغیرها در آن، صرفاً به منظور تحقق آن غایت صورت می‌گیرد، در نهایت منتهی به یک الگوی همراه با سعادت برای جامعه نخواهد شد. متأسفانه عمده‌ی جدل‌های موجود بین صاحب‌نظران، جدل در متغیرهای مستقلی است که به هدف تحقق متغیر وابسته در برنامه توسعه (که نوعاً یک مدل تک‌بعدی مثل تولید ناخالص داخلی است) صورت می‌گیرد. در حالی که اگر غایت برنامه توسعه را به جای یک الگو، مجموعه‌ای از الگوها در نظر بگیریم، کل علوم اجتماعی را در بر می‌گیرد. در این حالت، تمام علوم اجتماعی درگیر حل مسائل واقعی جامعه می‌شوند. مسائلی که بدون مدل و الگو نیست و کل علوم اجتماعی درگیر طراحی الگوهایی برای حل این مسائل می‌شوند. بنابراین مفهوم الگو در الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت باید به‌خوبی فهمیده شود. الگو فقط یک الگوی تک‌رشته‌ای نیست، بازیگران متکثر دارد، همه علوم را در بر می‌گیرد، و صرفاً یک الگو نیست و همه رشته‌ها در کنار هم بوده و پشتیبان همدیگر هستند و غلبه یک نگاه یا تفکر در این شیوه بی‌معناست. دلالت این امر عبارت است از تنظیم و تدوین الگوهای پیشرفت، با حضور و نظر همه گروه‌ها و بازیگران علمی و عملی و تغییر الگوهای ذهنی حاکم بر دست‌اندرکاران تدوین الگوهای پیشرفت (و نه صرفاً تغییر سند پیشرفت). از سوی دیگر، چون مردم مهم‌ترین ناظر و ارزشیاب این الگو هستند، باید آن‌ها نیز به لحاظ ذهنی همراه شوند؛ یعنی الگوی پیشرفت در اذهان عموم مردم نیز باید تغییر داده شود.

مآخذ

- اسمیت، آدام (۱۳۵۷). *ثروت ملل*. ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده. تهران: انتشارات پیام.
- اکبری، نعمت‌الله (۱۳۷۸). *مباحثی از توسعه در ایران*. اصفهان: نشر هشت‌بهشت.
- الوانی، سید مهدی (۱۳۸۵). *مدیریت عمومی (ویراست سوم)*. تهران: نشر نی.
- امامی، سید مجتبی، بنافی، مسعود، سجادیه، سید علیرضا (۱۳۸۹). *تحلیلی انتقادی بر به‌کارگیری شاخص‌های مرسوم جهانی توسعه*. *دوفصلنامه برنامه و بودجه*، سال ۱۵، شماره ۱، ۱۳۵-۹۰.
- پورعزت، علی اصغر (الف) (۱۳۸۲). *تصویرپردازی از آینده؛ استراتژی اقدام در سیستم‌های اجتماعی*. *فصلنامه سخن سمت*، شماره ۱۰، ۳۱-۵۲.
- پورعزت، علی اصغر (ب) (۱۳۸۲). *علم و پیش‌بینی؛ تأملی بر مراتب قطعیت نظریه‌های علمی در پیش‌بینی رفتار سیستم‌های اجتماعی*. *فصلنامه سخن سمت*، شماره ۹، ۱۵-۲۸.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۷). *مبانی دانش اداره دولت و حکومت (مبانی مدیریت دولتی)*. تهران: انتشارات سمت.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۹). *علوم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه*. تهران: نشر در انتظار فردایی دیگر.
- فقیهی، ابوالحسن، دانائی فرد، حسن (۱۳۸۵). *بوروکراسی و توسعه در ایران: نگاهی تاریخی- تطبیقی*. تهران: نشر رسا.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۷۴). *کالبدشناسی یک برنامه توسعه*. تهران: مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس.
- نیومن، ویلیام لارنس (۱۳۸۹). *شیوه‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمی*. ترجمه حسن دانائی فرد و سید حسین کاظمی. تهران: مهربان نشر.
- وبر، ماکس (۱۳۷۱). *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری*. ترجمه عبدالمعبود انصاری. تهران: انتشارات سمت.
- Anderson, J. E. (2011). *Public policymaking: An introduction* (7th ed.), Boston, MA: Cengage.
- Dunn, W. N. (2008). *Public policy analysis: An introduction* (4th ed.), Upper Saddle River, New Jersey: Pearson Prentice Hall.
- Howlett, M., Ramesh, M., & Perl, A. (2009). *Studying public policy: Policy cycles & policy subsystems* (Third ed.), Oxford: Oxford University Press.
- Sabatier, P. A. (2007). *The need for better theories*. In P. A. Sabatier (Ed), *Theories of the Policy Process* (2nd ed.), 3-17. Boulder, Colo: Westview Press.